



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - ۲۷ جون ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

## یادداشت:

در قسمت اول بخش اول، که به تاریخ ۲۱ جون ۲۰۱۸ در "آریانا افغانستان آنلاین" انتشار یافت، تعدادی از کلمات بسیار رایج زبان عامیانه کابلی را آورده و پل پای آنها را در کلام قدما گرفتیم. قسمی، که در یادداشت همان قسمت گفتیم، نسبت کثرت مطالب، مقاله را در دو قسمت تقسیم میکنم، اما از یاد برده بودم، که با آوردن اضافات تازه، حجم مقاله آن قدر کلان میگردد، که مجبورم قسمت باقیمانده را نیز در دو قسمت (دوم و سوم) بگنجانم، ورنه حوصله خواننده گرامی خدانا کرده لبریز خواهد گشت. البته این مقاله در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" یکدم و به صورت یک لخت نشر گردیده است.

(خ. معروفی - برلین؛ ۲۶ جون ۲۰۱۸)

## به کهنه خود بساز، که نو دیگران گران است!!!

وجوه تمایز و تفارق دری افغانستان با فارسی ایران

(بخش اول)

سرگی و دیرپائی لغات در زبان عامیانه دری

(قسمت دوم)

- **به جای آوردن =** کسی را شناختن، باز شناختن کسی، درک کردن؛ از اصطلاحات معمول ماست و من متیقن

نیستم، که کسی آن را در ایران با این مدلول و کاربرد، به کار برد. مثلاً گوئیم:

«ببخشین! شما ره به جای ناوردم.»

(یعنی "ببخشید شما را نشناختم.")

ابوالفضل بیهقی فرماید: "... و وی را پیش کردند با دو رکابدار خاص آمدند مُتَنگَر (به صورتی، که شناخته نشوند -

شرح ازین قلم است) چنانکه کس بجای نیارد و با ایشان مشعله و شمعی نه،..."

(ص ۵۱۴ تاریخ بیهقی، چاپ داکتر غنی و داکتر فیاض)

- **زیر و زَبَر کردن =** ویران کردن، خراب کردن، بیلگردان کردن، سر تا پای جایی یا چیزی را پالیدن. "زَبَر"

در معنای "بالا" و متضاد "زیر" است؛ چنان، که از بهر مثال به سیستم کلاسیک ملائی، در هنگام شروع کردن و

جنگ دادن حروف الفباء، آن را بسیار به کار میبردند - زیر، زَیر، پِیش (عربی - کسره، فتحه، ضمه). در حالی، که چنین طرز افاده در دری ما عامّاً تداول دارد، آن را در فارسی ایران قطعاً معمول نمیدارند و در عوض اصطلاح "زیر و رو کردن" را استعمال میکنند.

بیهقی در تأریخ خود گوید:

«... اگر همه خراسان زیر و زبر کنند این زر و جامه بحاصل نیاید، اما سلطان شراب میخورد و از سر نعمت و مال و خزائن خویش این سخن گفته است....»

(ص ۴۶۱ همانجا)

در مثال بالا به کلمه "شراب" هم برمیخوریم. گرچه این کلمه عربی نزد عرب و اصلاً در معنای "نوشیدنی، آشامیدنی، شربت، باده" مییابد، اما در ادبیات دری مطلقاً به معنای "می، باده، مُل" به کار رفته است. در حالی، که این لغت در همین معنی در دری ملک ما کاملاً و به تنهایی تداول دارد و نزد که و مه معلوم است، در ایران در عوض، کلمه "مشروب" را به کار برند. مگر "مشروب" - اسم مفعول از مصدر ثلاثی "شرب" - به هر آنچه نوشیده شود، اطلاق گردد؛ آب باشد یا شراب!!! چنان، که گوئیم "مشروبات غیر الکحلی".\*\* و من نمیدانم، که مردم ایران این ترکیب آخرین را چگونه توجیه میکنند؟؟؟ درین زمینه در مقاله مفصل "خوردن و نوشیدن" در همین صفحه گرامی، به تفصیل سخن گفته ام.

### تذکر:

تاریخ بیهقی، که حدوداً هزار سال پیش در دوره گروه اول شاهان غزنوی نوشته شده و متأسفانه فقط قسمت کوچک یک ششم آن به دست ما رسیده است، پُر است از کلمات و اصطلاحاتی، که امروز در زبان گفتار عوام ما زنده و گویا مانده است. آنچه ازین کتاب مهین مثال داده شد، نُکته ای بود از صدها نکته. امید است روزی فرصت و حوصله یاری دهد، تا نثر فصیح و بلیغ این کتاب معظم را به شرح بشگافته و سرمشق بودنش را در زبان عامیانه کابلی به اثبات برسانم!!!

- **کاری** = منسوب به کار؛ یعنی کارکن، فعال، کاردان. این کلمه، که از اصطلاحات بسیار رایج ماست، در کلام قدما هم زیاد به کار رفته است. مادران ارجمند کابلی از روی ناز در وصف دختر خود مثلاً میگفتند:

"کاری و باری و نمود خانه!!!"

ترکیب زیبا و بسیار کارآی و کارآمد "کاری" آن قدر در زبان عوام ما رسوخ عام و تام دارد، و بسیار حیف میدانم، که زبان ادبی و مکتوب و مطبوعات ما از آن استفاده نکرده و آن را همتراز "کاردان" و بلکه بهتر و بالاتر از آن، استعمال نکنند!!! در "تاریخ سیستان" - کتابی بس مغتنم به نثر سلیس و فصیح، که به قلم مؤلفی نامعلوم در قرن پنجم هجری نوشته شده است - میخوانیم:

«اما زرنگ به آن گفتند که بیشتر آبادانی و رودها و کشتزارها زال زر ساخت.... و او را مردمان سیستان "زرورنگ" خواندندی، زیرا که موی او راست به زر کشیده مانستی. بسگر را که او ساخته بود "زرنگ" گفتند - اینجا نیز دو حرف کم کردند، اندر گفتار- و چون مردان مرد و کاری و بزرگان همه از بسگر خاستند، همه سیستان را به آن نام کردند و "زرنگ" خواندند.»

(ص ۱۰ تاریخ سیستان، چاپ جعفر مدرّس صادقی)

– **در تعیین تاریخ** به جای آن، که گویند «فلان روز ماه»، ترکیب «چند روز مانده از (به) و یا چند روز گذشته از فلان ماه قمری» هنوز هم از زبان کابلیان عزیز و سالمند شنیده میشود. این نوع تعیین قیدی روز و تاریخ در کلام قدما و پیشینیان ما بسیار به کار رفته است. در تاریخ سیستان میخوانیم:

«... و کشتن وی شب سه شنبه بود، **دو شب گذشته از ربیع الاول**.»

(ص ۱۸۱ همانجا). و یا:

«... باز مردم اسحاق را خواستند. اندرین **کرت**، با مردم نیکوئی کرد، از حد بیرون. و آنجا بیود و مردمان به او شاد، تا فرمان یافت – روز شنبه، **هفت روز گذشته از محرم**. و به وفات اسحاق بُست شوریده شد.»

(همانجا، ص ۹۵). و یا:

«... باز، عمر بن عبدالعزیز فرمان یافت – روز آدینه، **پنج روز مانده از رجب**...»

(همانجا ص ۶۵)

در جملات بالا یکبار دیگر کلمه "**کرت**" را مییابیم.

– **مانده = خسته؛ ذلّه**. در حالی، که این لغت در ملک ما استعمال وسیع دارد، در ایران نامأنوس گردیده و گویا به فراموشی سپرده شده است!!!

حکیم فرخی سیستانی ضمن قصیده ای، که مُعاوَدت مسعود را از اصفهان به غزنین – پس از فوت پدرش محمود غزنوی – تقاضا میکند، گوید:

سُست گشتی تو همانا کز ره دور آمدی

**مانده** ای دانم، بیا بنشین و بر چشم نشین

(ص ۳۰۰ دیوان، چاپ داکتر ما دبیر سیاقی)

– **کُشش = قتل**، کشتار (اسم مصدر از "کشتن"). مثلی مشهور در ملک گوید:

«اول پُرسش، باز کُشش!!!».

عبدالحیّ بن ضحاک گردیزی در "زین الاخبار" خود، که به "تاریخ گردیزی" شهرت دارد، گوید:

«... و با ابو منصور اقلح بن محمد بن خاقان که امیر گردیز بود، حرب کرد(مقصد از یعقوب لیث صفار) و بسیار **کُشش** کرد، تا مردمان اندر میان شدند و ابو منصور گروگان بداد و ضمان کرد که هر سال ده هزار درم خراج به سیستان بفرستد.»

(ص ۳۰۶ تاریخ گردیزی، به تصحیح پوهاند عبدالحیّ حبیبی، چاپ ۱۳۶۳ تهران)

– **جُد =** (بفتح اول و سکون سوم) تیزکار، چابک، کاری. این لغت، که اصلاً عربی ست، در زبان عوام ما در هیئت "**جلت**" (به تاء) زیاد به کار رود و از همینجا به زبان اردو سرایت کرده است، چنان، که گویند:

«جلتی کرو (تیز شوید).»

ناصر خُسر و بلخی در سفرنامه گوید:

«پس من از آنجا به بیت المقدس آمدم و از بیت المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند، برفتم. دلیل(راهبند، رهنما – شرح ازین قلم است) ما مردی **جلد** و پیاده و نیکوروی بود؛ ابوبکر همدانی میگفتند.»

(ص ۶۱ سفرنامه، چاپ دبیر سیاقی)

حکیم غنصری بلخی - ملک الشعراى محمود غزنوى - ضمن قصیده معروفش در مدح شهنشاہ غزنوى چنین گوید:

چو بیشه پشتش، پر مردِ جلد شیرشکار  
چو حلقه گردش، صفت سوار شیرشکر

غنصری درین قصیده غزّاء، طی ۱۸۰ بیت، فرّ و شکوه جهانبانی و جهانکشائی محمودی را و عظمت لشکر و وسعت قلمرو او را شرح میدهد و او را خُسر و مشرق، مَلِکِ شرق، خدایگان خراسان، شاه ایران، شاه جهان، شاه عجم، شهریار عجم، شاه زمین، خداوند خُسروان زمین و ... میخواند. و چه بهتر، که بیٹی چند ازین قصیده را مرور کنیم:

ایا شنیده هنرهای خُسروان، به خیر      بیا ز خُسر و مشرق عیان ببین تو هنر  
خدایگان خراسان به دشت پیشاور      به حمله ای بپراگند، جمع آن لشکر  
از آن غنیمت کآورد، شهریار عجم      کسی درست نداند، جز ایزد داور  
ور از بهاطیه گویم، عجب فرومانی      که شاه ایران، آنجا چگونه شد به سفر

(صص ۱۲۷ تا ۱۴۳ دیوان، چاپ داکتر محمد دبیر سیاقی)

درین قصیده «ایران» مُعادِلِ «خراسان» آمده است. هم غنصری بلخی و هم بزرگان دگر نظم و نثر درى، وقتی از "ایران" سخن میگویند، مرادشان "خراسان" است، یعنی پیش کسوتِ افغانستان امروزی. «ایران» غنصری و فرخی و فردوسی و دیگر بزرگان متقدّم با کشور «ایران» امروزی، فقط ارتباط التباسی اسمی دارد، دیگر هیچ!!!  
بهاطیه = شهری در هندوستان)

- **شُدیار** = زمین قلبه شده و شخم زده، زمین شیار کرده. از اصطلاحات بسیار معمول روستائیان کابل است. در فارسی ایران کلمه "شُدیار" دیده نمیشود و ایشان در عوض "شیار" را استعمال میکنند.  
حکیم غنصری در شرح سهمناکی پیلان سپاه محمود گوید:

به زخم پای ایشان کوه شد دشت  
به زخمِ بیشکِ ایشان دشت **شُدیار**  
(ص ۳۹ همانجا)

"بیشک" مراد از "دندان فیل" یا "عاج" است، که در زبان گفتاری ما معمولاً "اشک" تلفظ گردد.  
و در وصفِ اسبِ سلطان غزنوی فرماید:

به گام تیز کُند، کام تیز دشمن کُند  
به سُم سنگین هر سنگ را کند **شُدیار**  
(ص ۱۴۵ همانجا)

- **موسیچه** = پرنده ای مسکین و بی آزاری به رنگ موشی و خردتر از قمری. فرهنگ عمید در شرحش چنین آرد: «پرنده ایست شبیه فاخته، قمری». اما «قمری» و «فاخته» و «موسیچه» پرندگان کاملاً مختلف و متفاوت اند، هم در شکل و رنگ و هم در جسامت. حضرت شیخ فریدالدین عطار، ضمن قصیده ای فرموده:

اگر موسی نیم موسیچه هستم  
سزد گر آه موسی وار دارم

(ص ۶۰ دیوان، چاپ مرحوم سعید نفیسی)

- **یارا** = توان، توانائی، قدرت. در اصطلاح عوام کابلی به شکل "آرا" اداء گردد، چنان، که گویند:

«آرای گپ زنده نداره!!!»

(یارای گپ زدن را ندارد.!!!)

حکیم عنصری بلخی فرموده:

به نام ایزد چونان شده ست هیبت او

که نیست کس را کردن خلاف او یارا

(ص ۳ دیوان، به اهتمام دبیر سیاقی)

- **پخچ** = پست، کوتاه، مقابل بلند؛ از اصطلاحات بسیار متداول گفتاری ماست و حتی مصعّرش را هم به کار برند و "پخچک" گویند. این کلمه را برای افادهٔ قد کوتاه، فراوان استعمال میکنند. ترکیباتی از قبیل "پخچ و بلند" و "بلند و پخچ" و "قدپخچ" و "قد پخچ" و "بلندی و پخچی" و "پخچ کردن صدا" و "پخچ کردن موی سر" در زبان عامیانه و شفاهی مردم کابل تداول بسیار دارند. ترکیباتی مثل "ماشین پخچ" و "ماشین بلند" و "ماشین درجه دار" و "ماشین مورشه پی" (ماشینی، که موی سر را از بیخ و در سرحد "تراشیدن" میگرد - در مورد این اصطلاح زیبایی دلاکی ضمن مقاله ای مفصل گفته ام) از اصطلاحات دلاکان بود، که برای ماشینهای میخانیکی و پیش از آن، که ماشینهای برقی رواج یابند، بسیار استعمال میشدند. برای پخچ کردن صدای رادیو مثلاً میگفتند:

"صدای رادیو ره پخچ کو، که گوشه‌ایمه کر کد؛ یا گوشه‌ایمه پراند!!!"

ترکیب قومنده مانند "پخچ پخچ" استعمال دیگری ست ازین لغت، که در هنگام گرفتن مرغان خانگی و بالخاصه "ماکیان" و "مرغ تخمی" گویند و آن بی‌زبانها با شنیدن این قومنده خود را خم کرده و بالها را به رسم تسلیم شدن، پهن کنند.

این کلمه زیبا در حالی، که در "دری ما" تا این حدّ و اندازه استعمال میشود؛ در "فارسی ایران" قطعاً سراغ نمیگردد.

ملک الشعراى باوقار محمود غزنوی، حکیم عنصری بلخی فرماید:

اگر بر سر مرد زد در نبرد

سر و قامتش بر زمین پخچ کرد

(ص ۳۵۳ دیوان، به کوشش داکتر سیاقی)

- **وار** = نوبت، دوره؛ از اصطلاحات بسیار رایج عامیانه کابلی ست. ترکیب "بی وار"؛ یعنی "بی حوصله" هم از همینجا برخاسته است، چون آن، که بی حوصله گشت، نوبت را رعایت نمیکند. رودکی سمر قندی، که استاد و پدر شعر دری/فارسی خوانده شده است، فرمود:

وار آذر گذشت و شعله او

شعله لاله را، زمان آمد

(ص ۷۸ دیوان بر اساس نسخهٔ سعید نفیسی؛ ی. براگینسکی)

- **آب =** آبرو، عزت، وقار؛ از لغات بسیار رایج گفتاری ماست، که دقیقاً "آب" هم تلفظ می‌گردد. برخلاف "آب" عادی، که مراد از آن ماده مایع حیاتی ست، و در زبان عامیانه و گفتاری مردم ما، معمولاً در هیئت "آو" تلفظ شود. اگر مثالهائی از "آب" بدهم:

«آب خوده خرید.»

و یا

«آبت به دست خودت اس»

دقیقی بلخی - که دیوانش را داکتر "جواد شریعت" تصحیح و چاپ کرده است و او را به غلط و ناحق «طوسی» میخواند - گوید:

ناسزا را مکن آیفِت که آبت بشوَد

به سزاوار کن آیفِت که ارجت دارد

(ص ۹۷، به اهتمام داکتر جواد شریعت)

**آیفِت کردن =** دست حاجت پیش کسی دراز کردن، تقاضای کمک کردن. و معنای بیت دقیقی بلخی چنین است: پیش آدم ناشایسته دست حاجت دراز مکن، که آبرویت میرود. حاجت پیش شخص شایسته و نیک اندیش بر، که ارجت نهد و قدرت بداند.

(ختم قسمت دوم، بخش اول)

